

# گلستان یازدهم

(خاطرات زهرا پناش رواء، همسر سردار شهید علی چیت‌سازیان)

حامد رنگار: بهناز خرابی‌زاده



www.ketab.ir

انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)

## دفتر ادبیات و هنر مقاومت



### گلستان یازدهم

(خاطرات زهرا پناهی روا،

همسر سردار شهید علی چیت‌سازیان)

خاطره نگار: بهناز ضرابی زاده

چاپ و صحافی: سپهر

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

۹۷۸-۶۰۰-۰۳۰-۲۸۱-۸

نقشه چاپ: نه منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

روست: ادبیات و هنر مقاومت؛ ۶۴۹: جنگ ایران و عراق، خاطرات؛ ۲۱۲.

سرمد: پنجره روبرو، ۱۳۴۷ -

عنوان و ناظر: دیداور گلستان یازدهم: خاطرات زهرا پناهی روا، همسر

سردار شهید علی چیت‌سازیان / خاطره نگار بهناز ضرابی زاده؛ [برای] دفتر

ادبیات و هنر مقاومت - انتشارات اسلامی، حوزه هنری.]

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۱۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳۰-۲۸۱-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: چیت‌سازیان، علی، ۱۳۴۱ - ۱۳۶۶.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: شهیدان -- ایران -- همسران -- خاطرات

شناسه افزوده: ضرابی زاده، بهناز، ۱۳۴۷ -

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، دفتر ادبیات و هنر

مقاومت

رده بندی کنگره: ۹۱۳۹۴ / پ ۹ / ۱۱۲۹ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۱۶۳۵

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۲۳

صندوق پستی: ۱۵۸۱۵-۱۱۴۴

تلفن: ۶۱۹۴۲ سامانه پیامک: ۶۰۰۰۵۴۱۹

تلفن مرکز بخش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱

www.sooramehr.ir

## فهرست

|          |                                   |
|----------|-----------------------------------|
| ۹.....   | مقدمه                             |
| ۱۳.....  | فصل اول: سرانجام فلام می شود      |
| ۶۹.....  | فصل دوم: خواب ساری با چشم های آبی |
| ۱۰۹..... | فصل سوم: نامه عاشقانه             |
| ۱۲۵..... | فصل چهارم: ماه شمس و م...         |
| ۱۴۹..... | فصل پنجم: گلیم                    |
| ۱۵۱..... | فصل ششم: گلستان یازدهم            |
| ۱۷۳..... | فصل هفتم: کاش با سعید آقا نمی رفت |
| ۱۸۷..... | فصل هشتم: پرده های بنفش و صورتی   |
| ۲۰۹..... | فصل نهم: سیب گلاب                 |
| ۲۲۳..... | فصل دهم: راهکار اشک               |
| ۲۲۹..... | فصل یازدهم: بافتنی                |
| ۲۴۱..... | فصل دوازدهم: انارهای ترک خورده    |
| ۲۴۹..... | فصل سیزدهم: یه شب زندگی با یه مرد |
| ۲۶۷..... | فصل چهاردهم: ستاره پدر            |
| ۲۷۳..... | فصل پانزدهم: مامان دانش آموز      |
| ۲۷۵..... | فصل شانزدهم: پشت ردیف درخت ها     |
| ۲۷۹..... | فصل هفدهم: زخم اثنا عشر           |
| ۲۸۹..... | تصاویر                            |

## مقدمه



سی سال پیش در این آپارتمان نه پنهان‌هاش پیداست کسانی زندگی می‌کردند که امروز دیگر کنار ما نیستند. در این خانه علی‌آقا چیت‌سازیان زندگی می‌کرد، با پدر و مادرش آقا ناصر و منصوره خانم و برادرانش آقا صادق و امیر و خواهر یکی یکی‌هاش مریم. علی‌آقا از همین خانه به جبهه می‌رفت و در یکی از اتاق‌های همین خانه مدتی با همسرش زندگی کرد. علی‌آقایی که هنوز تصفه شجاعت و مرام و مردانگی‌اش نه تنها برای هم‌نسل‌های ما که برای فرزندانمان هم شنیدنی و جذاب است.

دو سال پیش وقتی تصمیم به نوشتن خاطرات یکی دیگر از

همسران شهدا گرفتم، مستأصل بودم و نمی دانستم از بین این همه شهید کدام را انتخاب کنم. چند هفته‌ای گذشت و آخر، دست به دامان خود شهدا شدم و گفتم هر کسی قرار است از او بنویسم خودش جلو بیاید. چند روز بعد دوستی از تهران تماس گرفت و گفت همکار ما چند ساعتی با همسر شهید چیت‌سازیان مصاحبه انجام داده و خاطرات ایشان را گرفته شما حاضرید آن را به سرانجام برسانید؟ جای درنگ و اما و اگر نبود. شهید خودش آمده بود. پذیرفتم و دو سه روز بعد فایل صوتی مصاحبه‌های خانم فرزانه مردی با خانم زهرا پناهی‌روا به دستم رسید و حال زندگی‌ام را خوش کرد. پیاد سازی‌ها انجام و مصاحبه‌های تکمیلی آغاز شد. چندباری من به تهران رفتم و چندین بار خانم پناهی به همدان آمد تا آنچه از خاطرات ناکفته مادرش یاد بازگو شود.

روزی همین‌طور که در کافه ایستاده بودیم و در حال گفتگوی لحظات خداحافظی بودیم، خانم پناهی گفت: «یادش بخیر ما توی این آپارتمان زندگی می‌کردیم. بعد به آپارتمان روبه‌رو اشاره کرد و گفت: «بلوک ۶ طبقه چهارم، خانه من بود، خانم بود.»

آن روز در کمال ناباوری متوجه شدم آن پنجره سفید که از پشت انبوه شاخ و برگ درختان از پنجره خانه مادرش می‌دیدم، خانه شهید چیت‌سازیان بوده و آن همه خاطره‌ای را که خانم پناهی برایم تعریف نموده در این خانه اتفاق افتاده. از شنیدن این خبر احساس عجیبی پیدا کردم. چرایش را نمی‌دانم. همسایه‌ای که هیچ‌وقت ندیدم. آپارتمانی که شبیه آپارتمان ماست.

از آن به بعد همیشه پرده روبه‌روی آپارتمان همسایه کنار بود تا از پشت انبوه شاخ و برگ درختان آن را ببینم. میز کارم را شبانه

پشت آن پنجره کشاندم تا شب‌ها که خاطرات را می‌نوشتم، با نگاه کردن به پنجره خود را در آن آپارتمان احساس کنم. آپارتمانی که نقشه‌اش شبیه به خانه خودمان است. گاهی علی‌آقا را در پشت پنجره می‌دیدم که منتظر آمدن دوستانش بود و گاهی شب‌های جمعه تابلویی جلوی در آپارتمان نصب می‌شد و پرچمی از آن پنجره آویزان، که رویش نوشته شده بود: «هیئت راه شهیدان».

من و این پنجره روزها و شب‌های زیادی را با هم سپری کردیم و خاطرات مشترک یک سال و هشت ماه علی‌آقا و همسرش را زندگی کردیم. من و خانم منوچهر، خانم زن همسایه ما عاشق زندگی و بچه‌هایش بود. عاشق خانه‌ای که گل‌کاری.

چراغ‌های آپارتمان که روشن می‌شد، می‌توانستم گل‌های رونده‌ای را ببینم که از روی دیوار و پنجره‌ها بالا رفته بودند و با دست‌های مهربان منصوبه‌ها را رشد می‌کردند. این آپارتمان چه خوشی‌ها و ناخوشی‌هایی را به خود دید بود. شهادت و مرگ افراد این خانواده، یکی پس از دیگری...

این کوچه، چه روزهای سخت و دایره‌های را گذرانده بود، روزهای وداع با اعضای دوست‌داشتنی این خانه.

چه شب‌های غمباری چراغ این آپارتمان تا صبح روشن بود. چه شب‌های کشتار و تلخی...

حالا این شب‌ها باز هم چراغ این آپارتمان و چراغ تاریک همسایه تا نزدیکی‌های صبح روشن است.

بهناز ضرابی‌زاده

پاییز ۱۳۹۴ - همدان